

گفتن و شنیدن

«گفتن» همیشه میان دستکم دو «نفر» است. آیا نباید دو طرف گفتگو واقعی باشند تا با هم سخن بگویند؟ نه! موجودات خیالی کودکان را مگر نمی‌شناسی؟ آقای بلوطی را هم می‌شناسم. دیده‌ام با سایه‌ی خود، هنگام پیاده‌روی در خیابان ولیعصر، روی دیوار سخن می‌گوید. یا هنگامی که سر خاک همسرش می‌رود، آنجا می‌نشیند و ساعتها با سنگ قبر سخن می‌گوید. با عکس دخترش، آن عکسی که قاب کرده و روی میز قرار داده، دیده‌ام با آن عکس هم سخن می‌گوید. چند باری هم دیده‌ام آقای بلوطی با خودش سخن می‌گوید. گفتن همیشه میان دستکم دو «نفر» است ولی «نفر» تنها شامل آدمیان زنده و واقعی نمی‌شود، «نفر» شامل موهومات، سایه‌ها، سنگ قبر، عکس، خاطره و یادگاری هم می‌شود. هر «نفر» حتی لازم نیست «یک نفر» باشد، آدمی گاهی خودش «دو» نفر می‌شود و با خودش سخن می‌گوید. آقای بلوطی خودش برایم تعریف کرده وقتی نزد روانکاو خود می‌رود دو نفر می‌شود. آقای بلوطی از آقای بلوطی برای روانکاو سخن می‌گوید.

شرط لازم و کافی برای «گفتن» وجود گوینده‌ای است، مخاطب سخن هر چیزی و هر کسی می‌تواند باشد، حتی خود گوینده. کافی است سخن بگویی، سخت مخاطب خود را خواهد یافت، از میان مردگان و زندگان، گذشتگان و آیندگان، کافی است بگویی تا «گفتن» شکل بگیرد. اگر تنها مخاطبان زنده و واقعی و حاضر و یا بخشی از آنها و یا تنها یکی از آنها را برای سخن خود می‌طلبی، گفتن تنها را نمی‌خواهی و یا گفتن وسیله‌ای بیش نیست و ای بسا اصلاً «گفتن» را نمی‌خواهی. «گفتن» همیشه میان دستکم دو نفر نیست، اگر منظورت از «نفر» آدمی زنده و واقعی و مجزا از گوینده باشد. در واقع، «گفتن» تنها گاهی میان دو نفر آدم زنده و واقعی و مجزای از یکدیگر است.

شنیدن چه؟ آیا تو میدانی مخاطبت صدای تو را می‌شنود؟ تو چه می‌دانی؟ وقتی بلوطی با سنگ قبر یا عکس سخن می‌گوید آیا سنگ قبر و عکس صدای او را می‌شنوند؟ نه! ولی او سخن می‌گوید. آقای بلوطی فکر می‌کند در پس سنگ قبر و عکس کسی است و صدایش از سنگ قبر و عکس عبور می‌کند و به آنها می‌رسد. انگار که سنگ قبر و عکس حامل قاصد پیام او خواهند بود. آقای بلوطی فکر می‌کند صدای او را می‌شنوند. نه تنها می‌شنوند که گوش هم می‌دهند. در ذهن او اینطور است. آقای بلوطی با سایه‌ی خود هم سخن می‌گوید. سایه‌ی او واسطی میان بلوطی و کس دیگری نیست. بخشی از آقای بلوطی است که تنها وقتی در معرض خورشید قرار می‌گیرد هویدا می‌شود. بخشی از خود که در روزهای ابری نمی‌بیند. سایه بخشی از خود آقای بلوطی است، جدا از او نیست. او نه تنها صدای خود را می‌شنود که به سخنان خود گوش هم می‌دهد. سایه آن تیغی است که آقای بلوطی را به دو نیم تقسیم می‌کند و بخشی از او را به سخن گفتن و بخشی را به گوش دادن و می‌دارد. انسان زنده و واقعی و مجزا سخنان تو را می‌شنود ولی آیا گوش هم می‌دهد؟ کسی چه می‌داند؟ سخن گفتن با انسان زنده و واقعی و مجزا همیشه با

این خطر مواجه است که شنیده شود و از آن گوش خارج شود. کسی چه می‌داند؟ ولی همین قدر می‌توان «گفت» که «گفتن»
نه به شنیده شدن و نه گوش کردن کسی وابسته است.